

تأثیر و نقش طب تمدنهای غیر اسلامی بر طب تمدن اسلامی

محمدعلی شاه حیدری

دانشجوی دکتری، گروه تاریخ، واحد شوشتر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر، ایران.

غفار یوریختیار (نویسنده مسئول)

استادیار، گروه تاریخ، واحد شوشتر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر، ایران.

عبدالعزیز موحد

استادیار، گروه تاریخ، واحد شوشتر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر، ایران.

فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ (شاپا) ۲۷۱-۲۰۰۸ - سال ۱۶ - شماره ۶۳-۵۰۵-۴۸۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۷/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۲۰

چکیده:

رشد و گسترش دانش پزشکی در تمدن اسلامی تنها مرهون پزشکان مسلمان نیست، چراکه پزشکان غیر مسلمان نیز در شکل‌گیری و شکوفایی این دانش سهم داشته‌اند. یافته‌های اساسی این پژوهش نشان می‌دهد، که از دوره عباسیان به بعد، مسلمانان به طور مستقیم و غیرمستقیم، به اخذ و اقتباس علم پزشکی ملل مختلف پرداخته‌اند و در کنار تأثیرپذیری از آنها، در برخی از شاخه‌ها، همچون پزشکی، درمان، گیاه‌شناسی و داروسازی از ایشان متأثر گردیده‌اند. واکاوی سهم پزشکان غیر مسلمان در پزشکی دوره اسلامی از راه بررسی کمی و کیفی آثار آنان در سه حوزه ترجمه، درمان و تألیف امکان‌پذیر است. بنابر بررسی آماری کتابهای ترجمه شده علوم طبی و نزدیک به نیمی از پزشکان حاذق و مشهور شاغل در دربار خلفای جهان اسلام، مسیحی، یهودی و بعضاً صابئی و سامری بودند. نیاز خلفا و درباریان به درمانگر، کمبود پزشکان حاذق مسلمان به نسبت پزشکان غیرمسلمان، و تساهل و تسامح خلفا و مصونیت نسبی این پزشکان زمینه ساز حضور آنان در دربار خلفای اسلامی بود. از سوئی حضور این پزشکان در دربارها افزون بر درمانگری، نتایج و آثار دیگری، از جمله گسترش و پیشرفت دانش پزشکی را در پی داشت.

کلیدواژه‌ها: علم طب، نهضت ترجمه، دانشگاه جندی شاپور، پزشکان غیر مسلمان، تساهل خلفا

مقدمه:

مسئله تأثیرپذیری سنت‌های پزشکی در طول تاریخ، از یگدیگر امری پوشیده نیست. پس از آنکه اوج دوران فتوح مسلمانان فروکش پیدا کرد و قلمرو حکومت اسلامی ثابت یافت و مسلمانان فراغتی نسبی یافتند، در پرتو اهتمام و سیاست‌های تشویقی برخی از خلفای عباسی، توجه جامعه مسلمانان رفته رفته به سوی علوم و صنایعی جلب شد که عمدتاً در اختیار تمدنهای غیرمسلمان قرار داشت. فاتحان مسلمان از سرزمین‌های مغلوب قلمرو یکپارچه‌ای ساختند و در کنار دیگر فرهنگها با یونانی مآبان دور و نزدیک نیز مبادله و مشارکت فرهنگی جدیدی را تجربه کردند و در مدتی کوتاه اشتیاق و فعالیت حکام، اندیشمندان و دستداران دانش در جهان اسلام چنان بالا گرفت که بعدها آن دوره را «عصر ترجمه» نام نهادند. بنابراین در قرون اولیه اسلامی، یکی از کارهای مهمی که در گسترش تمدن مسلمانان تأثیری بسزا داشت، ترجمه کتاب‌های علمی اقوام و ملل دیگر بود. که در این راستا از اواسط قرن دوم، شاهد انتقال دانش و علوم مختلف از جمله علوم طبی ملل مختلف به بغداد هستیم. این جنبش اقتباس و انتقال آثار علمی و فرهنگی تمدن‌های غیر عربی به عالم اسلام تا اواخر سده چهارم ادامه یافت. در طول این نهضت، شماری از آثار اصلی طب تمدن‌های یونان، ایران، مصر و هند به عربی ترجمه شدند. اما باید اذعان نمود بهره کافی که بغداد در مورد علوم طبی داشته، در ابتدا بیشتر از جندی‌شاپور بود و این دانشگاه نقش بسیار مهمی در انتقال علوم طبی به بغداد داشت. بطور اجمال و اختصار مکتب بغداد شاگرد مکتب جندی‌شاپور و نتیجتاً باید گفت که قسمت عمده طب اسلامی در حقیقت نتیجه خدمات جندی‌شاپوریان بوده است. چرا که دانشگاه پزشکی جندی‌شاپور با پیوند دانش پزشکی ایرانی، هندی، یونانی، سریانی، مرکز حفظ، پرورش و گسترش این علم بوده و به نوعی اولین دانشگاه بین‌المللی را بوجود آورد که میراث آن نیز خود سهم بسزایی در رونق تمدن اسلامی یافت، بنابراین میتوان گفت: جندی‌شاپور رابط بزرگ و مؤثری در انتقال علوم به فرهنگ اسلامی بود که قرن‌ها از مراکز واقعی علمی و عملی و محل برخورد و آمیزش اندیشه‌های دانشمندان گوناگون شرق و غرب جهان به شمار می‌رفت. و باید اشاره نمود حلقه ارتباط میان طب اسلامی و مکاتب دیگر را باید در مدرسه طبی جندی‌شاپور جستجو

کرد. و در اینجا بوده است که ارتباط حیاتی و قطعی سنتهای طبی اسلامی با سنتهای کهن ریشه گرفته است. لذا مهمترین منابعی که میراث پزشکی چند هزار ساله بشر را به مسلمانان منتقل کرد، از کتب و آثار کوشش پزشکان دانشمند و فرآورده خردورزی ملت‌های گوناگون ایرانی، یونانی، هندی و سریانی مجتمع در جندی شاپور سرچشمه گرفته است.

بحث

آشنایی مسلمانان با علوم و مراکز طبی سایر تمدنها بواسطه توسعه تمدن اسلامی:

حکومت اسلامی در سده اول طلوع خود به سرعت توسعه یافت و در طی یک قرن مسلمانان چنان امپراطوری به وجود آوردند که از اسپانیا در غرب تا دره های سند در شرق امتداد داشت. با تصرف مصر، سوریه، بین النهرین و ایران، کشورهای بی دست مسلمانان افتاد که مردمان آنها به مرتبه ی فوق العاده رفیعی از فرهنگ و تمدن رسیده بودند، که فرهنگ این کشورها با فرهنگ یونانی درهم آمیخته بود؛ بطوریکه بعضی از کشورهای دارای فرهنگ مشابه بودند. (اولمان، ۱۳۸۳ : ۲۳)، پس از آنکه اوج دوران فتوح فروکش کرد و قلمرو حکومت اسلامی ثابت یافت و مسلمانان از تدوین اساسی علوم اسلامی فراغتی نسبی یافتند، و در پرتو اهتمام و سیاست‌های تشویقی برخی از خلفای عباسی، با استفاده از ثروت‌های کلان بیت المال، توجه جامعه مسلمانان رفته رفته به سوی علوم و صناعی جلب شد که عمدتاً در اختیار تمدنهای غیرمسلمان قرار داشت. منبع اصلی این توجه آیات قرآن و احادیث بسیاری بود که مؤمنان را به کسب علم و فن ترغیب می کرد. آنچه بیش از همه در فراهم آوردن شرایط این حرکت اهمیت داشت فتوح مسلمانان و به ویژه استیلای آنان بر سراسر قلمرو ساسانیان و بخش‌هایی از امپراتوری روم شرقی بود. این سرزمین‌ها هر یک، فرهنگ و تمدنی دیرپا داشتند. (ولایتی، ۱۳۹۱: ۲۲). حال ببینیم آن تمدن‌های قدیمی که مایه اصلی تمدن اسلامی میباشند به چه نحو در تمدن اسلامی به منصفه ظهور و عمل در آمده اند؟ جواب این سوال بسیار آسان و آن اینکه درست بعکس آنکه عده‌ای از مورخان متذکر گردیده اند؛ قوم عرب و مسلمین فاتح، علاوه بر آنکه تمدن‌های ملل و اقوام مذکور در بالا را اخذ و اقتباس کرده، در آنها مستحیل گردیده اند، که ایرانیان سهم بزرگی در این امر مهم دارند، خاصه آن که پس از آشنایی

عرب با تمدن های فوق آنچه که از نقل و ترجمه و تدوین علوم در تمدن اسلام آمده عموماً توسط علماء غیر عرب انجام یافته است. (نجم آبادی ، ۱۳۷۵ : ۱۲۱) ،

فاتحان مسلمان از سرزمین های مغلوب قلمرو یکپارچه ای ساختند و در کنار دیگر فرهنگها با یونانی مآبان دور و نزدیک نیز مبادله و مشارکت فرهنگی جدیدی را تجربه کردند و در مدتی کوتاه اشتیاق و فعالیت حکام، اندیشمندان و دوستداران دانش در جهان اسلام چنان بالا گرفت که بعدها آن دوره را « دوران ترجمه » نام نهادند (ولایتی ، ۱۳۹۱ : ۲۲). بنابراین در قرون اولیه اسلامی، یکی از کارهای مهمی که در گسترش تمدن مسلمانان تأثیری بسزا داشت، ترجمه کتاب های علمی اقوام و ملل دیگر بود (جعفری، ۱۳۷۱: ۱۷۷)..

ضرورتها و عوامل نیاز مسلمانان به علوم طب سایر ملل (حضور پزشکان حاذق و نقش ترجمه): نیاز به حضور پزشکی توانمند که درمان بیماری و تأمین سلامت خلفا و سلاطین را برعهده گیرند زمینه ساز ورود پزشکان غیرمسلمان حاذق و آشنا با جریان های پزشکی پیشین به دربارهای اسلامی بود. کمبود پزشکان حاذق مسلمان در سده های اولیه تمدن اسلامی و نیز وجود نگرش تسامح گرایانه خلفا نسبت به این طبقه از نخبگان غیر مسلمان، حضور آنان را به عنوان گروه های فعال حرفه ای در آن دربارها تثبیت نمود. لذا حضور پزشکان غیرمسلمان در دربار مسلمانان، یکی از عوامل توجه و علاقه مندی خلفا و امیران به دانش و پیشه پزشکی بود؛ به عنوان نمونه در دوره اموی، توجه خالد بن یزید (د. ۸۵ هـ) به علم طب و نجوم و کیمیا و سفارش او به مریانوس نصرانی مبنی بر ترجمه کتابهایی در این زمینه از زبان یونانی (ابن طقطقی، ۱۳۶۰: ۱۱۷)، می توانسته تحت تأثیر همنشینی با پزشکان غیرمسلمان دربار باشد. شاید بتوان گفت که حضور موفقیت آمیز پزشکان غیرمسلمان در درمان خلفای اموی به تدریج بر نگرش حاکمان و درباریان نسبت به حرفه پزشکی مؤثر واقع شد و آنان را از انکار علوم دیگر، خاصه علومی که حاملان آن غیر مسلمانان بودند به تردید و تأمل واداشت. واکنش تردیدگونه عمر بن عبدالعزیز (حک. ۹۹-۱۰۱ هـ) نسبت به جواز انتشار رساله ای در طب که ماسرجویه از سریانی به عربی ترجمه کرده بود میتواند مؤید این مدعا باشد؛ چراکه عمر بن عبدالعزیز در مورد سود و زیان این رساله طبی به مدت چهل روز هنگام نماز استخاره می کرد و

سرانجام حکم به مضر نبودن این کتاب برای مسلمانان داد. (ابن قفطی، ۱۳۷۱: ۴۴۲) و (شهریزی، ۱۳۱۶: ۳/۲)، مشاهده عینی کارکرد طب و طبابت، خلفای عباسی را برآن داشت که ضمن گشودن دربارهای خود به روی پزشکان غیرمسلمان، ارتباط رسمی با جندیسابور و بیمارستان آن برقرارکنند (ابن قفطی، ۱۳۷۱: ۱۵۸-۱۵۹)، و زمینه های لازم را برای شکل گیری نظام پزشکی جدید در تمدن اسلامی فراهم آورند. (بلوکباشی، ۱۳۸۳: ۶۴۳/۱۳)، از سویی دیگر اهتمام دربارهای اسلامی به اکرام و بزرگداشت پزشکان حاذق غیرمسلمان و ارتقای شأن مادی و معنوی آنان خود انگیزه ای شد جهت ترویج این حرفه در نزد مسلمانان. (الگود، ۱۳۷۱: ۲۷۸).

بنابراین از آنجا که ورود مسلمانان به آموزشهای پزشکی بنا بر مصلحت های مذهبی و اجتماعی به تأخیر افتاد، تقریباً پس از تردد رسمی پزشکان غیرمسلمان به دربارهای اسلامی و نهضت ترجمه و ساخت بیمارستان ضرورت فراگیری این حرفه برای مسلمانان و درباریان احساس شد. در مدتی کوتاه اشتیاق و فعالیت حکام، اندیشمندان و دستداران دانش در جهان اسلام چنان بالا گرفت که بعدها آن را دوران ترجمه نام نهادند (ولایتی، ۱۳۹۱: ۲۲)، مترجمان دنیای اسلام در ترجمه کتابها و آثار علمی، خویشان را به رشته های خاص و یا زبانی ویژه محدود نکردند و کتابهایی را در رشته های مختلف فلسفی، پزشکی، ریاضی فیزیک و مکانیک و ... از زبان های یونانی، سریانی، پهلوی و سانسکریت به عربی ترجمه کردند و برای مطالعه در اختیار پژوهشگران قرار دادند. از جمله در اوایل دوره عباسیان، ابن مقفع به ترجمه متون پزشکی از پهلوی به عربی پرداخت.

خاندان برامکه (وزرای دربار عباسی) مشوق مترجمان در این کار بودند به طوری که یحیی بن خالد برمکی، پزشکی هندی را مأمور ساخت تا آثار پزشکی هندی را به عربی ترجمه کند (اسلامی فرد، ۱۳۹۳: ۶۹). اگر به یاد آوریم که در آن زمان کتابهای لغت به شکل امروزی موجود نبوده اند متوجه می شویم که ترجمه آثار علمی چقدر مشکل بوده است ولی بهرحال این فرزندان به خوبی از عهده این مهم برآمده اند. بیش از تمام پزشکان یونان، جالینوس برای مسلمین شناخته شده و مهم بود و غیر از این هم نمی توانست بشود چه از سده سوم میلادی طب جالینوسی در کشورهای شرق یونان

شناخته شده بود. تا نیمه دوم سده نهم میلادی تمام نوشته‌های جالینوس به تازی برگردانده شدند. علاوه بر کتابهای اصلی و مهم جالینوس خلاصه‌ای از کتابهای مهم وی که در اسکندریه جمع‌آوری شده بودند ترجمه گردید و این کتابها اثر قابل توجهی در طب اسلامی داشتند. (نجم آبادی، ۱۳۷۵: ۱۲۱)، نقش آثار علمی طب و استفاده حضوری از پزشکان سایر تمدنها (آثار ایرانی، یونانی، سریانی، هندی و...) علوم در تمدن اسلامی عموماً نتیجه زحمات دانشمندانی که عموماً غیر عرب بودند می باشد و از این بابت این اقوام را حقی عظیم بر تمدن اسلامی است. منتهی اغلب کتب و آثار چه ترجمه و چه نقل و چه در تدوین آنها به زبان عربی بوده و همین امر یکی از اشتباهات بزرگ مورخان میباشد که تمدن اسلامی را به نام تمدن عرب قلمداد کرده‌اند در صورتیکه تمدن اسلامی ترکیبی از تمدنهای ملل و اقوام مغلوبه توسط اعراب می باشد.

حال ببینیم که تمدن های قدیمی که مایه اصلی تمدن اسلامی میباشند به چه نحو در تمدن اسلامی به منصف ظهور و عمل در آمده اند؟ جواب این سوال بسیار آسان و آن اینکه درست بعکس آنکه عده‌ای از مورخان متذکر گردیده اند؛ قوم عرب و مسلمین فاتح، علاوه بر آنکه تمدنهای ملل و اقوام مذکور در بالا را اخذ و اقتباس کرده در آنها مستحیل گردیده اند، که ایرانیان سهم بزرگی در این امر مهم دارند، خاصه آن که پس از آشنایی عرب با تمدن های بالا آنچه که از نقل و ترجمه و تدوین علوم در تمدن اسلام آمده عموماً توسط علماء غیر عرب انجام یافته است. (نجم آبادی، ۱۳۷۵: ۱۲۱)،

آثار طبی و استفاده از اساتید پزشکی جندی شاپور (تمدن ایرانی) در قرون نخستین اسلامی:

با پیدایش دین اسلام و به دنبال گسترش آن، برنامه فتوحات به سرزمین های اطراف در پیش گرفته شد. از جمله این سرزمین ها، ایران بود. شهرهای ایران یکی پس از دیگری فتح می شد. شهر جندی شاپور در سال ۱۷ هجری در زمان خلافت عمر (۱۳- ۲۳ هجری) توسط ابوموسی اشعری با صلح فتح شد. بلاذری می نویسد "ابوموسی به جندیشاپور رفت و اهل آن شهر درهراس افتاده، امان خواستند وی با ایشان صلح کرد". (بلاذری: ۱۳۷۷، ۵۳۳)، این دانشگاه هنگام ورود اعراب مسلمان

به ایران نیز در اوج عظمت و شهرت بود و البته در یورش آنان از گزند ویرانی برکنار ماند. (غنیمه، ۱۳۷۲، ۱۶۹). و نیز باید اشاره کرد جایگاه علمی جندی شاپور به دلیل پیوستگی میان طب ایرانی با طب یونانی بخصوص در بعد پزشکی فراتر از اسکندریه مهمترین شهر علمی دوران باستان بوده است. به گونه ای که در زمان حمله مسلمانان و فتح ایران توسط آنان، جندی شاپور هنوز مهمترین مرکز پزشکی جهان به شمار می رفته است. (نصر، ۱۳۸۱: ۳۴۶/۴). جندی شاپور از فتح تا دوره عباسیان، چندان مورد توجه مسلمانان نبود. چونکه در دوران بنی امیه در باره علم طب نمی توان توقع آنرا داشته باشیم که ترقی و یا آنکه اقتباساتی از سایر ملل و اقوام داشته باشند. بعلاوه اینکه چون جندی شاپور در مُتتهای عظمت علمی خود بود و نیز اقوام غیر عرب (خاندان بختیشوع) این دستگاه بزرگ علمی را اداره میکردند، خلفای بنی امیه توجه به جندی شاپور نداشتند. فقط می توان گفت احتمال دارد که از وجود دانشمندان رومی و یونانی در سرزمین شام استفاداتی بعمل آمده و آنهم بیشتر برای شخص خلیفه بوده و بس. این وضع تا دوران خلافت اولین خلفای بنی عباس ادامه داشت. تا اینکه منصور خلیفه دوم عباسی برای درمان خود کراً از جندی شاپور طبیب در خواست کرده است. (نجم آبادی، ۱۳۷۵: ۱۳۵-۱۳۴)، پس از منصور سایر خلفا مانند هارون و مأمون و سایرین، از اطباء جندی شاپور استفاده کرده و اطباء دانشمند این مکتب را برای درمان خود به بغداد می خواندند. بهر حال از اواسط قرن دوم هجری دانش یونانی و علوم دیگر به بغداد رخنه یافت و جمیع شعب علوم و طب و فرهنگ اسلامی رونق پیدا کرد.

و همانطور که اشاره شد خلفای عباسی بنحوی از انحاء چه برای درمان خود و چه از نظرات دیگر دانشمندان جندی شاپور و سایر مراکز را به این شهر خوانده و توانستند، مرکزیت علمی برای بغداد قائل گردند. اما بهره کافی که بغداد در مورد علوم طبی یافته، در ابتدا بیشتر از جندی شاپور بود و این دانشگاه نقش بسیار مهمی در انتقال علوم طبی به بغداد داشت. بطور اجمال و اختصار مکتب بغداد شاگرد مکتب جندی شاپور و نتیجتاً باید گفت که قسمت عمده طب اسلامی در حقیقت نتیجه خدمات جندی شاپور و مدیون دانشگاهیان جندی شاپور بوده است. (نجم آبادی، ۱۳۷۵: ۱۶۰-۱۵۹). ترجمه آثار ایرانی، هندی، یونانی، رومی موجود در دانشگاه جندی شاپور و بهره گیری از علم دانشمندان

و پزشکان، میراث علمی جندی شاپور خود سهم بسزایی در رونق تمدن اسلامی یافت، چرا که با وجود اندیشمندان و پزشکان سریانی در این دانشگاه چه در زمان ساسانی و چه بعد از آن، زبان آموزش و گفتگو در این دانشگاه زبان سریانی که خویشاوندی نزدیکی با زبان عربی داشت، بود و این امر راه ایرانیان را با انتقال علوم به زبان عربی و تسلط بر این زبان برای نخستین بار قادر ساخت، که ندای خود را به گوش تمام جهانیان برسانند و اعتبار علمی خود را حفظ نموده و حتی بر جایگاه علمی ایرانیان در جهان اسلام و تمدن آن بیفزاید. چرا که زبان عربی علاوه بر آنکه زبان دینی ایرانیان بود، با دقت و وسعت زیادی که داشت زبان علمی آنها گردیده و ایرانیان خود کمک کرده بودند که این زبان به مدت هفت یا هشت قرن مهمترین زبان علمی جهان گردد (نصر، ۱۳۸۱: ۴/ ۳۴۷)، در این میان جایگاه پزشکی به دلیل توجه به پزشکان بیمارستان دانشگاه جندی شاپور بسیار پررنگ تر از سایر جنبه های علمی بود، این تأثیر را میتوان در گزارش جرجی زیدان درباره ی بیمارستان های اسلام و تأثیر بیمارستان جندی شاپور بر آنها به خوبی تصور کرد که میگوید: مارستان یا بیمارستان کلمه ای فارسی است و به معنای محل بیماران می باشد... عرب ها ایجاد بیمارستان را از ایرانیان آموختند و مانند بیمارستان جندی شاپور، بیمارستان دایر کردند. (زیدان، ۱۳۷۲، ۶۰۷)، بعد از روی کار آمدن عباسیان با فروکش شدن فتوحات و گسترش محدوده جغرافیایی اسلام همچنین آشنایی مسلمانان با تمدن ملل کهن و از طرفی به خاطر افزایش رفاه و ثروت میان مسلمان و رواج انواع خوراکی ها و نوشیدنی ها که افزایش بیماری ها را به دنبال داشت، به طب و طبابت توجه بیشتری شد .

با انتقال خلافت از دمشق به انبار بعد به بغداد و نزدیکی به جندی شاپور، همچنین علاقه ی خود خلفای عباسی به شهرت دادن به بغداد و علم، جندی شاپور و اطبای آن مورد توجه مسلمانان قرار گرفت. اولین رابطه مستقیم جندی شاپور با بغداد در زمان خلافت منصور عباسی (۱۳۶-۱۵۸ هجری) صورت گرفت. وقتی که خلیفه عباسی به بیماری ای مبتلا شد که طبیبان بغداد از درمان آن عاجز بودند، آنها به منصور گفتند کسی بهتر از جورجیس رئیس اطبای جندی شاپور برای درمان نیست . منصور جورجیس بن بختیشوع را به بغداد احضار کرد. جورجیس بعد از درمان منصور، شاگردش

عیسی ابن شهلا فا را در بغداد گذاشت و به جندی شاپور برگشت. (حلبی ، ۱۳۷۲ : ۲۱۶-۲۱۵) ، (براون ، ۱۳۸۳ : ۵۷-۵۶). از این زمان به بعد رفت و آمد طبیبان جندی شاپور به بغداد با حمایت خلفای عباسی از آنها در مقابل توطئه ها و حسادت های دربار و فراهم کردن امکانات رفاهی بیشتر برای آن ها گسترش یافت. از مهمترین این طبیبان خاندان بختیشوع بودند. بزرگترین آن ها بختیشوع دوم پسر جورجیس، طبیب مهدی عباسی (۱۶۹ - ۱۸۰ هجری) و هارون الرشید (۱۷۰ - ۱۹۳ هجری) بود که در بغداد به مقام نیابت بیمارستان بغداد رسید. وی در بغداد با رقابت و حسادت ابوقریش، طبیب ویژه خیزران همسر خلیفه، مواجهه شد و مهدی با احترام او را به جندی شاپور فرستاد. اما در سال ۱۷۱ هجری هارون بیمار شد با توصیه و حمایت یحیی بن خالد برمکی به بغداد آورده شد. (ابی اصیبعه، ۱۳۷۲، ۳۲۴-۳۲۳) منصور، خلیفه عباسی چنانکه گفته شد از بیمارستان جندی شاپور، پزشکانی به بغداد آورد، اما بیمارستانی تأسیس نکرد... نخستین بیمارستان دوره ی عباسی، به امر هارون الرشید دایر شد که چون مهارت پزشکان جندی شاپور مقیم بغداد را مشاهده کرد، به پزشک خود جبرائیل بن بختیشوع دستور داد تا بیمارستانی نظیر بیمارستان جندی شاپور در بغداد تأسیس کند. او (جبرائیل) نیز بیمارستانی به سبک بیمارستان جندی شاپور در بغداد بنا کرد، که برنامه و ترتیب کار آن شبیه جندی شاپور بود.. (نجم آبادی ، ۱۳۷۵ : ۹۴) ، جورجیس از دوستداران تألیف و ترجمه بود و چون زبان پهلوی و سریانی و عربی نیکو میدانست، چندین کتاب در طب از زبان های مذکور به عربی در آورد. (ممتحن، ۱۳۷۴ : ۱۸۱) ، از دیگر پزشکان معروف این خاندان و تربیت شده دانشکده طب جندی شاپور، بختیشوع فرزند جورجیس بود که در زمان اعزام پدر به دربار منصور، ریاست بیمارستان جندی شاپور به او سپرده شد او در زمان حیات خود چندین مرتبه به فرمان مهدی عباسی به بغداد جهت مداوای خلیفه فرا خوانده شد (ابن العبری، ۱۳۷۷ : ۱۷۰) ، اما در زمان هارون الرشید چون جهت مداوای او به بغداد رفت به فرمان خلیفه عباسی، به سمت ریاست پزشکان درگاه منصوب شد که این سمت بعد از او نیز به پسرش جبرائیل رسید. (ممتحن، ۱۳۷۵ : ۱۸۳) .. با مرگ بختیشوع در سال : ۱۸۵ هجری قمری، فرزند او جبرائیل جای او را در دربار خلفاء گرفته و در دربار هارون، امین و مأمون زیسته و نزد آنان

گرامی و محترم بود. هارون الرشید او را رئیس همه پزشکان کرد و مقامش روز به روز نزد هارون بالا می گرفت، تا آنجا که هر کس به خلیفه حاجتی داشت به جبرائیل رجوع میکرد. (صفا، ۱۳۳۵: ۵۲)، از کتب منسوب به وی میتوان به کتاب های المدخل در منطق، رساله مختصره در طب و کتابی در صنایع البخور نام برد. (ممتحن، ۱۳۷۵: ۱۸۷)، بعد از جبرائیل فرزندان او عیبدالله اول (طیب متقی خلیفه عباسی)، و میخائیل و بختیشوع سوم (طیب معتز خلیفه عباسی) در دربار خلفاء عباسی معروف و صاحب جایگاه بودند.

در مجموع تا شش نسل یا بیش از ۲۵۰ سال خاندان بختیشوع در پزشکی بلا منازع و سر آمد دیگران بودند. آخرین آنان (جبرئیل بن عیبدالله بن بختیشوع بن جبرئیل بن بختیشوع بن جورجیس بن جبرئیل) که در ۱۰ آوریل ۱۰۰۶ م. (۳۹۷ ه.)، در گذشت و در بلندی مقام و رفعت و تقرب به حکمرانان و اشراف همانند همپایه ی اولین آنها بود (براون ۱۳۸۳ : ۵۷) جدا از مشاهیر معروف پزشکی جندی شاپور که در دربار خلفا به طبابت پرداخته اند، میتوان از پزشکان معروف و منسوب به این دانشکده، پزشکان دیگری را نام برد، که با وجود جایگاه علمی و اعتبار و شهرت جهانی، بجای خدمت در دربار خلفای عباسی به کار طبابت و تدریس در دانشگاههای معروف آن زمان پرداختند، از جمله عیسی بن صهاربخت از مسیحیان جندی شاپور که در فن طبابت و داروشناسی مهارت کامل داشت . چون منصور خلیفه عباسی در بغداد بیمار گردید، جورجیس را از جندی شاپور طلب کرد، تا به مداوای وی پردازد . جورجیس پس از بهبود منصور اجازه مرخصی از او (منصور) خواست وی (جورجیس) به جندی شاپور آمد و ابراهیم را بجای خویش به بغداد نزد خلیفه فرستاد و عیسی به ریاست بیمارستان برگزیده شد، سپس به بغداد رفت و از پزشکان مشهور بغداد شد. ویرا تألیفی است در باب داروشناسی که از اعتبار بالایی برخوردار است بنام « کتاب قوی الادویه المفردة ». (نجم آبادی ، ۱۳۷۵: ۲۳۶). طب پس از ظهور اسلام از پیشرفت فراوانی برخوردار شد و پزشکان معروفی از میان مسلمانان برخاستند که قرن ها در مقام استادی دیگران در این زمینه بودند، اما مهمترین منابعی که میراث پزشکی چند هزار ساله بشر را به مسلمانان منتقل کرد، از کتب و آثار کوشش پزشکان دانشمند و فرآورده خردورزی ملتهای گوناگون ایرانی، یونانی، هندی و

سریانی مجتمع در جندی شاپور سرچشمه می گرفت. همچنین نخستین مؤسسان مسلمان این دانش و مؤلفان و مترجمان کتابهای طبی به عربی، از پزشکان جندی شاپور بودند. (محمدی، ۲۵۳۶: ۲۹۷، ۲۹۸)، بطور مثال (کسانی همچون جرجیس بن بختیشوع و یوحنا بن ماسویه) افزون بر پرداختن به طبابت و ریاست بیمارستان، کتابهای مهم طبی را از یونانی یا سریانی به عربی ترجمه میکردند. (زرین کوب، ۱۳۸۹: ۴۳۶)، علاوه بر خاندان بختیشوع پزشکان زیر نیز از متقلین طب جندی شاپور به طب اسلامی بودند: عیسی بن شهلافا شاگرد جورجیس بزرگ، دهشتک، میخائیل برادر دهشتک، و شاپور بن سهل از اطباء برجسته که در ادویه مفرده و ترکیب آنها عالم بود. از آثار وی "کتاب الاقربادین الکبیر" است. سریل الگود کتاب الاقربادین شاپور در داروشناسی را آخرین اثر تحقیقاتی جندی شاپور می داند و می نویسد "احتمال قریب به یقین اولین کتابی است که درباره داروسازی در جهان نوشته شده است" (الگود، ۱۳۵۲: ۸۲)، دهشتک و برادر زاده او میخائیل که از پزشکان معروف و مشهور زمان خود بودند، مدتی ریاست بیمارستان جندی شاپور را نیز برعهده داشتند. معروف است که هارون الرشید از دهشتک خواست که ریاست بیمارستان بغداد را بپذیرد، اما نپذیرفت و ماسویه را به آن کار معرفی کرد و پس از ماسویه فرزندش یوحنا رئیس بیمارستان شد. (زیدان، ۱۳۷۲: ۶۰۸)، اسرائیل ابن سهل، نیز فرزند سهل است، که از اطباء سده سوم هجری و برادر شاپور میباشد. در طب و درمان مهارت و در معالجات طریقه بسیار خوبی داشت وی در ترکیب داروها خبره بود اثر طبی وی کتاب مشهور "تریاق" است (نجم آبادی، ۱۳۷۵: ۶۵۲)، افزون بر این، بسیاری از داروها و گیاهان یاد شده در کتابهای طبی عربی، با نامهای ایرانی شان خوانده می شدند؛ چنانکه بخش فراوانی از آنها امروز هم پارسی تبارند. علت اصلی این تأثیر، منابع مادر کتابهای طبی و آثار مشابه ایرانی است که در جندی شاپور پدید آمدند و نخستین مؤلفان آنها از پزشکان فارسی زبان و فارسی دان آنجا بودند. از اینرو، بسیاری از این اصطلاحات و تعبیرات به همان شکل اصلی اش به کتابهای آنان راه یافت و ماند. دو کتاب از این دست نوشته ها، بیش از دیگر آثار معروف و معمول شد: «الکناش»؛ نوشته جورجیس پسر بختیشوع اول رئیس بیمارستان جندی شاپور و «قربادین»، نوشته شاپور بن سهل آخرین رئیس بیمارستان جندی شاپور. (محمدی،

۲۵۳۶ : ۳۰۱). بنابراین پزشکان جندی شاپور در تمدن اسلامی علاوه بر آنکه شاغل خدمات بزرگ طبی و بهداشتی بودند، در طب اسلامی و شعب آن مخصوصاً داروسازی (صیدلیه) مقامی ارجمند داشتند. در کتب داروسازی تمدن اسلامی نام بسیاری از گیاههای طبی دیده میشود که تمام یادگار جندی شاپور است. (نجم آبادی، ۱۳۷۵ : ۹۲)، پیوسته پزشکان جندی شاپوری در بغداد به طبابت و تدریس مشغول شدند و زمینه را برای تشکیل مراکز و مدارس طبی در بغداد مهیا نمودند. بنابراین میتوان گفت: جندی شاپور رابط بزرگ و مؤثری در انتقال علوم به فرهنگ اسلامی بود که قرنها از مراکز واقعی علمی و عملی و محل برخورد و آمیزش اندیشه های دانشمندان گوناگون شرق و غرب جهان به شمار می رفت. (کسای، ۱۳۶۳ : ۷۷، ۷۸) لذا حلقه ارتباط میان طب اسلامی و مکاتب دیگر را باید در مدرسه طبی جندی شاپور جستجو کرد. و در اینجا بوده است که ارتباط حیاتی و قطعی سنتهای طبی اسلامی با سنتهای کهن ریشه گرفته است. (نصر، ۱۳۹۳ : ۱۹۴)

***- نقش آثار یونانی:**

پیش از سال ۸۰۰م/ ۱۸۴ه.ق آثار ترجمه شده اندک و معدود بود، اما بعد از آن آثار یونانی به مقداری که خوابش را هم نمی شد دید و به نحو بی سابقه در دسترس قرار گرفت. (اولمان، ۱۳۸۳ : ۲۵)، هنگامی که جبرائیل بن بختیشوع جندی شاپور را به قصد بغداد ترک کرد، به جای وی ابن ماسویه (متوفی در ۸۵۷/۲۴۳) رئیس دارالعلم و بیمارستان جندی شاپور شد. در آن زمان علم طب چنان شهرتی داشت که آنرا عالیترین علم می دانستند. ابن ماسویه، به دعوت جبرائیل، جندی شاپور را ترک کرد و به بغداد رفت و به عنوان طبیبی حاذق و دانشمند در طب یونانی به دربار معرفی شد. وی مؤلف رساله ای است در کحالی به نام «دغل العین» (اختلال چشم)، و نیز مجموعه ای به نام «النوادر الطیبیه» نوشته که آنرا به شاگرد خود حنین بن اسحاق اهدا کرده بود. این کتاب رواج فراوان یافت، و آنرا به زبان لاتینی ترجمه کردند. (اولیری، ۱۳۷۴ : ۲۵۴)، در زمانهای متأخرتر، کتاب دغل العین چنان مورد توجه قرار گرفت که آنرا در زمان خلافت القاهر بالله (۲۲-۳۲۰ هجری) جزو کتابهایی قرار دادند که برای امتحان پزشکان جهت دادن اجازه نامه طبابت از ایشان می پرسیدند، و این امتحان طبی در آغاز پیدایش زیر نظر سنان بن ثابت صورت می گرفت. (اولیری، ۱۳۷۴ :

(۲۵۵)، به پیشنهاد جبرائیل دوم بود که هارون الرشید گروهی را برای فراهم آوردن نسخه های خطی یونانی به امپراطوری روم گسیل داشت، و نیز آن خلیفه را بر انگیخت تا با کمک مالی مترجمان را به کار وادارد. وی و دیگر مشوقان ترجمه آثار یونانی، کارشان تنها یاری به کسانی که به عربی ترجمه می کردند نبود، بلکه در تهیه ترجمه های پاکیزه سریانی نیز می کوشیدند، و آنچه قابل ذکر است اینست که در همان حال که کتابها به عربی ترجمه می شد ترجمه های سریانی آنها را نیز آماده می کردند. تا زمانی که دارالعلم جندی شاپور برقرار بود، کار ترجمه به سریانی نیز ادامه داشت. نتیجه کلی این است که کار ترجمه مطالب علمی در زمان هارون الرشید با تشخیص جعفر برمکی آغاز شد، و این کار در آغاز مخصوص به آثار ریاضی و نجومی بود، محتملاً ترجمه آثار پزشکی کمی بعدتر آغاز شد، و در این کار جبرائیل دوم دست داشت.

در دوره خلافت مأمون (حکمرانیش ۸۱۴-۸۳۳ م / ۱۹۸-۲۱۸ ه.ق.)، مترجمانی مانند ایوب رهاوی (ادسایبی) که منحصر^{۱۱} به زبان سریانی ترجمه می کرد، و یحیی بن البطریق که ما قدیمترین ترجمه های عربی را مدیون او هستیم، به کار ترجمه اشتغال داشتند. مأمون همچنین بیت الحکمه را که نوعی فرهنگستان بود تاسیس کرد. در بیت الحکمه مترجمان جایگاه مناسبی برای کار ترجمه و تسهیلات لازم پیدا کردند. مهم ترین مترجم نیمه قرن حنین بن اسحاق (۸۰۸-۸۷۳ م / ۱۹۳-۲۵۹ ه.ق) بود که مطابق میل مخدومان خود، گاهی به زبان عربی و گاهی به سریانی ترجمه می کرد. پسرش اسحاق و خواهرزاده اش و حُبیش بن الاعصم و عیسی بن یحیی او را کمک می کردند. عده دیگری از دانشمندان معاصر یا جوان تر مانند اصطفان بن باسیل، قسطابن لوقا و ثابت بن قره نقش مهمی در ترجمه آثار طبّی داشتند یا ترجمه های قدیمی تر را تصحیح و اشتباهات آنها را رفع می کردند. (اولمان، ۱۳۸۳ : ۲۵)

زمانی که حنین به ریاست دارالحکمه برگزیده شد کار ترجمه با گامهای استوار بنای پیشرفت را گذاشت. دیری نپائید که ترجمه ی فراوانی از تألیفات جالینوس و بقراط و بطلمیوس و اقلیدس و ارسطو و علمای مورد اعتماد دیگر یونان در دسترس دانشجویان قرار گرفت. کار ترجمه مضاعف

بود، به این معنا که در آن واحد آثار یونانی را به عربی و سریانی هر دو ترجمه می کردند، و ترجمه سریانی برای آن بود که جانشین ترجمه های نارسای سابق شود.. حنین روی هم رفته بیست کتاب جالینوس را به زبان سریانی ترجمه کرد، چهارده رساله را به عربی ترجمه کرد. (اولیری ، ۱۳۷۴ : ۲۵۸). حنین بن اسحاق شرحی از ترجمه های آثار جالینوس در سند فوق العاده مهمی، برای ما به جای گذاشته است. این سند نامه ای است که حنین به علی بن یحیی بن المنجم نوشته است. در این نامه وی ۱۲۹ اثر از جالینوس بر می شمارد و مختصراً دامنه و موضوع و محتویات هر یک را شرح می دهد، و نام مترجمانی که آنها را به سریانی یا عربی ترجمه کرده اند ذکر می کند. در مقدمه این نامه حنین روشی را که در ترجمه پیش گرفته بوده است شرح می دهد. مثلاً وی تا آنجا که ممکن بود می کوشیده است که چند دستنویس یونانی از یک کتاب به دست آورد و آنها را با هم مقابله کند تا به متن موثقتر و قابل اعتماد تری دست یابد. وی برده وار لغت به لغت ترجمه نمی کرد بلکه اول می کوشید تا معنای کل جمله را در یابد تا بتواند آن را به عنوان یک کل به عربی در آورد. حنین به عنوان یک مترجم کمک فوق العاده زیادی به تحول زبان عربی به صورت یک زبان علمی نمود. وی نه تنها اصطلاحات علمی را با برگردان دقیق، و وضع واژه های نو یا با اقتباس واژه های خارجی غنی ساخت، بلکه ساختارهای تحلیلی- ترکیبی جدیدی وارد زبان عربی کرد که آن زبان را به صورت وسیله ای برای بیان اندیشه ها و مفاهیم انتزاعی و پیچیده بیرون آورد. ابداع و آفرینش چنین زبانی که موفقیت درجه اول فقه اللغوی محسوب می شود، و به ویژه از این بابت که هیچ گونه کمک و استعانتی از لغت شناسان حرفه ای برای این کار دریافت نداشت، قابل ستایش است، علمای لغت حرفه ای بیشتر توجهشان به شعر جاهلی عرب و تفسیر و تعبیر لغات قرآنی معطوف بود. (اولمان، ۱۳۸۳ : ۲۶-۲۵)، به گفته ابن ابی اصیبعه، حنین بیش از صد کتاب تألیف کرده بود که از آنها جز شماره کمی باقی نمانده. این بزرگترین مترجم یونانی به عربی از ثمرات جندی شاپور است. از میان کسانی که با حنین کار کرده اند و باید نامشان برده شود، یکی اسحاق پسر اوست که در سال ۲۹۸/ ۹۱۰ از دنیا رفت، و دیگر خواهر زاده اش حبیش بن حسن که در زمان متوکل مشغول کار بود. این شخص متنهای یونانی بقراط و کتاب گیاه شناسی دیوسکوریدس را ترجمه کرد که پایه کار

داروسازی در نزد اعراب شد. جالب توجه است که بیشتر نامهای گیاهان در عربی نشان می دهد که هنگام ترجمه از یونانی از محیط میانجی آرامی (سریانی) گذشته است. شاگرد برجسته دیگر او عیسی بن ابراهیم مترجم آثار طبی یونانی به عربی بود تقریباً همه دانشمندان برجسته ی نسل بعد شاگردان حنین بودند (اولیری ، ۱۳۷۴: ۲۶۳). از میان همه اطبای یونانی جالینوس برای مسلمانان مقام و اهمیت بیشتری داشت، و غیر از این هم نمی توانست باشد، زیرا از قرن سوم میلادی به بعد، طب جالینوسی بر شرق جهان هلنیمآب سلطه فائق داشت. در نیمه دوم قرن نهم میلادی (قرن سوم هجری) تقریباً همه آثار جالینوس به زبان عربی ترجمه شده بود. البته از آثار اصلی خود جالینوس نیز که در نسخ بیشمار در جریان بود از آنها مرتباً اخذ و اقتباس می شد، بر آنها شرح و تفسیر نوشته می شد، و به منظور آموزش و تعلیم شفاهی به صورت پرسش و پاسخ (اسئله و اجویه) بیرون آورده می شد. به این ترتیب است که اثرات تعالیم جالینوسی در همه نکات اساسی طب اسلامی هویدا است. تعالیم مربوط به اخلاط، فیزیولوژی متابولیسم، نظریه های مربوط به سه نوع گوارش و گردش خون که از جالینوس گرفته شده است. مفهوم چهار درجه موثر دارو نیز از جالینوس است، تفکر غایت شناسانه ای که در جستجوی شناخت و توجیه هر اندام و هر فرآیند طبیعی با توجه به غرض و غایت آن است، از تاثیرات تعالیم جالینوسی است. سنت بقراطی فقط در سایه جالینوس دنبال می شود. و در حقیقت نام بقراط در میان مسلمانان شهره بود. هنگامی که عبدالرحمان بن علی بن ابی صادق نیشابوری (فت بعد از ۱۰۶۸ م/ ۴۶۱ ه.ق) بقراط ثانی خوانده شد، این عنوان واجد افتخاری بزرگ برای او بود، که البته در این افتخار دیو کلس کاروستوسی نیز با او سهم بود. خود این واقعیت که از پزشکان مسلمان خواسته می شد که قبل از پرداختن به طبابت سوگند نامه بقراط را یاد کنند، نشان می دهد که تا چه حد و تا چه زمانی اخلاقیات پزشکی با نام بقراط وابسته بوده است. در واقع مسلمانان می دانستند که در نوشتن مجموعه بقراطی چندین مؤلف دست داشته اند. ثابت بن قره معتقد بود که چهار مؤلف که همه بقراط نام داشته اند آثارشان در این مجموعه تدوین شده است. وی آنها را بقراطیون می خواند (اولمان، ۱۳۸۳ : ۲۷-۲۶)، خلاصه آنکه حنین مکتبی بزرگ در تمدن اسلامی تأسیس کرد که آثار بزرگی از وی به یادگار ماند.

از کلمات حنین است که گفت: « شبها، روز مرد ادیب است». (نجم آبادی ، ۱۳۷۵: ۲۴۶)، طبق گفته ابن ابی اصیبعه، حنین بزبانهای غریبه و مستعمل زمان یعنی عربی و سریانی و یونانی آشنا بود و ترجمه هایش در نهایت روانی و سلامت میباشد. (همان : ۲۴۷) ، از جمله پزشکان دیگری که تاثیر زیادی در طب اسلامی داشتند رفوس افه سوسی (رفوس افسسی) از اطباء روزگار تریانوس بود که از آثارش دست کم پنجاه و هشت کتاب به زبان عربی ترجمه شد. در این آثار وی به بحث درباره مسائل مربوط به بیماری شناسی و علم تغذیه و پرهیزانه ها، بیماری های کلیه و مثانه، درد مفاصل، یرقان (زردی)، مالیخولیا، بهداشت دختران جوان و مسافران، فن یادآوری، نامگذاری بخشها و اجزای مختلف بدن انسان و بسیار چیزهای دیگر پرداخته است. فیلاگر یوس که در قرن چهارم میلادی می زیست نیز به همین طریق رسالاتی نوشت که در آنها به ویژه درباره بیماریهای داخلی بحث کرد. ده - دوازده رساله از این آثار به زبان عربی ترجمه شد. همچنین نوشته هایی درباره سل (تب لازم)، عرق النساء، صفرا، درد های شکم، نقرس، بیماری قند (دیابت) ، استسقاء و اختناق رحم به عربی در آمد. به احتمال قوی آنتولوس نیز در قرن دوم میلادی می زیست. وی مخصوصاً در رشته جراحی شهرت فراوانی برای خود کسب کرد. کتاب جراحی (Kheirugumena) او، و نیز نوشته کوچکی درباره جراحی از افلاطون، پزشکی از دوره ماقبل جالینوس که در به کار بردن آهن داغ مهارت داشت، به عربی ترجمه شد. همچنین یک رشته به رسالات درباره پیشاب بینی، یکی از روش های تشخیص بیماری که زیاد مورد استفاده قرار می گرفت و پیش از حد بر آن تکیه می شد، به عربی ترجمه گشت. ما نام چهار مولف را می شناسیم، یعنی، ماگنوس، فیثاغورث، اسطفانوس، و ارخلائوس، اینان به احتمال زیاد در قرن ششم میلادی می زیستند. (اولمان، ۱۳۸۳: ۳۰-۲۹).

-حبیب بن الحسن الاعسم الدمشقی از شاگردان و تربیت شدگان حنین و خواهر زاده وی و از ناقلان و مترجمان کتب یونانی به سریانی و عربی و مترجمی زبر دست بود. حنین وی را بر شاگردان، مقدم میداشت و آنچه که او به عربی نقل میکرد، بخوبی می پسندید. (نجم آبادی، ۱۳۷۵: ۲۶۰)، ابوزکریا یحیی بن البطریق از نزدیکان و خواص حسن بن سهل و از معاصران مأ مون خلیفه عباسی و یکی

از مترجمان زیر دست عهد وی بود. ابو زکریا در زبان تازی تسلط کامل داشت و از زبان یونانی بی بهره نبود و می توانست به لاتینی مطلب بنویسد. ابن اصیبعه گوید: که یحیی طبیبی بود که لغات رومی میدانست و به آن زبان مطلب می نوشت آنهم بصورت حروف متصل نه بصورت حروف و کتابت مقطوع یونانیان قدیم. ترجمه هایی که وی کرده بیشتر از دو استاد بزرگ یونانی ارسطو و بقراط بوده، بنابراین به ترجمه کتب فلسفی و طبی پرداخته است. غیر از ارسطو و بقراط ویرا ترجمه های دیگری نیز از علما و اطباء قدیم بوده است. (نجم آبادی، ۱۳۷۵: ۲۶۲)،

ثابت بن قره الحرانی (تولد ۲۱۱ یا ۲۲۱ هجری)، وی اولین فرد از صابئین است که در بغداد مقامی بدست آورد و جزء رؤسا در آمد و به محضر خلیفه (معتضد) رفت و آمد میکرد. در دوران او بمانندش طب و بسیاری از علوم وجود نداشت. این مطلب گفته ابن ابی اصیبعه است که صریحاً متذکر گردیده که ثابت در علم و تمام فروع فلسفه در آن دوران اول بود و عده ای از فرزندان و خویشاوندان ثابت از وی استفادات زیادی می کردند. ثابت به زبانهای عربی و سریانی تسلط کامل داشت. (همان: ۲۷۲)، و سرانجام، باید از چهار مولف بزرگ بیزانسی: اوریباسیوس (۴۰۳-۳۲۶ م) پزشک شخصی یولیانوس مرتد، اثیوس آمدی که در عهد یوستیانوس (حکمرانیش ۵۲۷-۵۶۷ م) می زیست، اسکندر ترالسی (فت ۶۰۵ م) و بولس اجانیطی که در روزگار هراکلیوس اول (حکمرانیش ۶۱۰-۶۴۰ م) به سر می برد، نام ببریم. امکان دارد که بولس اجانیطی شخصاً شاهد افتادن اسکندریه به دست اعراب در سال ۶۴۲ م / ۲۲ ه. ق بوده باشد. تاثیری که آثار این پزشکان بر طب اسلامی داشته هنوز ارزشیابی نشده است. اما شیوه ادبی آنها یعنی نوشتن کتابهای جامعی که شامل همه مباحث و مسائل طبی باشد، به وسیله محمد بن زکریای رازی، احمد بن محمد طبری، علی بن عباس مجوسی، ابن سینا، زهراوی، ابن هُبَل و اطباء بسیار دیگر تقلید شده است. (اولمان، ۱۳۸۳: ۳۰). وقتی انسان از همه نوشته هایی که از زبان یونانی درباره طب به عربی ترجمه شده است آگاهی می یابد به حق از غنای اطلاعات و دانش طبئی که در آن روزگار به جهان دیگر (یعنی جهان اسلام) منتقل شده است تحت تأثیر قرار می گیرد. هزاران کتابی که در طی قرن نهم میلادی (سوم هجری) به زبان عربی در آمد، در آغاز امر این احساس را در انسان به وجود می آورد که

دانشمندان اسلامی کل دانش پزشکی یونانی را به قبضه تصرف خود در آورده اند. اما باید دانست که در این کوشش حدی وجود داشت، و باید به خاطر داشت که آثار بعضی از نویسندگان یونانی به دست مسلمانان نرسید. قبلاً یاد آور شدیم که تعدادی از آثار بقراط به کلی ناشناخته ماند، و بقیه نیز از طریق تفاسیر جالینوس بر آنها ترجمه شدند؛ به عبارت دیگر بقراط فقط به طفیل جالینوس به میان پزشکان اسلامی راه یافت. (اولمان، ۱۳۸۳: ۳۲-۳۱)

*- نقش سریانی ها :

این واقعیت را که پزشکی یونانی ظرف مدت یک قرن این چنین در میان مسلمانان به صورت یک دانش بومی درآمد، می توان تا حدی با این حقیقت تبیین و توجیه کرد که پزشکی یونانی در خاکی پذیرفته آمد که از قبل و قرن‌ها پیش هلنیمآب شده بود. ترجمه آثار طبی یونانی به زبان سریانی عمدتاً در دو دوره انجام گرفت. معروفترین شخصیت دوره قدیم تر سرجیوس رأس العینی (یا رأس عینی) (۵۳۶م) بود که آثار متعددی از جالینوس را ترجمه کرد. دوره دوم سیصدسال بعد فرا رسید، و به داشتن شخصیت های معروفی چون ایوب الرهاوی (فت بعد از ۸۳۲م/۲۱۸ه.ق) و حنین و شاگردانش ممتاز است. بنابراین، این دوره مقارن است با نهضت بزرگ فرهنگی در دوره خلفای عباسی و نباید فراموش کرد که در آن زمان بسیاری از آثار یونانی از روی ترجمه سریانی به عربی ترجمه شده بود نه مستقیماً از اصل یونانی، اما سورانیان نقش خود را تنها به مترجمی و واسطگی محدود نساختند. چون با مفاهیم و مندرجات طب یونانی آشنایی داشتند، نوشته های مستقلی به زبان خویش منتشر ساختند، و این آثار در قرن نهم میلادی (قرن سوم هجری) به همان صورت ترجمه سریانی آثار یونانی به عربی ترجمه شد. از آن جمله بود که کتابی درباره استسقاء از سرجیوس رأس العینی، کتابی درباره پیشاب شناسی از ایوب الرهاوی، و سه مجموعه در طب عمومی که نشر دهندگان آنها شلیمون، شمعون الطیبونه و یوحنا بارسرافیون (یوحنا پسر سراپیون) بودند. کتاب سراپیون سه بار به عربی ترجمه شد، و بعداً از عربی به لاتینی ترجمه

گشت، و تحت عنوان *practica joannis serapionis aliter brevarium nuncupata* رواج و شهرت فراوان یافت. (اولمان، ۱۳۸۳: ۳۳-۳۲).

جندیشاپوریان را عادت بر آن بود که کتب یونانی را از روی ترجمه های سریانی آن کتابها تعلیم کنند: رفته رفته در کنار این ترجمه های سریانی ترجمه های عربی نیز پدیدار شد، و بعدها ترجمه های عربی جای ترجمه های سریانی را گرفت. (اولیری، ۱۳۷۴: ۲۴۴). از اطباء بزرگ سریانی میتوان بختیشوع سوم را نام برد که طبیب معتز خلیفه عباسی بود. که در دوره ای نیز رئیس بیمارستان جندیشاپور بود. وی علاوه بر طبابت معتز، دوران مأمون و معتصم و واثق و متوکل و منتصر و مستعین و مهتدی، خلفای عباسی را نیز درک کرده است. ابن اصیبعه در مورد وی شرحی بسیار مفصل در کتاب خود آورده است که خلاصه آن چنین است: «وی سریانی الاصل و مردی جلیل القدر بود که در عظمت و جمال و مال، هیچیک از اطباء زمان، مقام وی را نداشتند و از حیث لباس و فرش و اثاث البیت و غیر آن به مانند متوکل عباسی بود» (نجم آبادی، ۱۳۷۵: ۲۲۰)، حال آنکه از نقش خاندان بختیشوع در ترجمه، بخصوص جورجیس بن بختیشوع را نمیتوان نادیده گرفت. به گونه ای که شیوه او در ترجمه آثار کتب دانشگاه جندی شاپور که به زبان سریانی به نگارش در آمده بودند، به زبان عربی سنگ بنای ترجمه و رونق تمدن اسلامی حاصل از آن را به دنبال داشت. جدا از پزشکان منسوب به خاندان بختیشوع، پزشکان نامی و معروف دیگری که دردانشگاه و بیمارستان جندی شاپور تعلیم یافته بودند، وجود داشتند که شهرت جهانی یافتند از جمله ابوزکریا یوحنا بن ماسویه از پزشکان مشهور عصر هارون الرشید می توان نام برد که ابن العبری شرح حال او را این چنین آورده است: «یوحنا ماسویه سریانی بود. رشید او را به ترجمه کتب طب باستانی برگماشت. پس از رشید تا ایام متوکل نیز زنده بود. در بغداد عظمت و جلالی داشت و کتابهای خوبی از او بجای مانده است. مجالسی جهت بحث و مناظره تشکیل میداد و در آن از هر علمی با عباراتی نیکو سخن میگفت. همچنین درس میداد و شمار کثیری از شاگردان در مجلس درس وی گرد می آمدند.» (ابن العبری، ۱۳۷۷: ۱۷۷)، او از اواخر قرن دوم هجری شهرتی پیدا کرد و

مخصوصاً در خدمت مأمون مقام و منزلتی بسزا داشت، تا آنجا که رئیس « بیت الحکمه » شد. وی طبیعی بسیار با هوش و فاضل و مطلع و در علم طب دانا و آشنا بود. (نجم آبادی ، ۱۳۷۵ : ۲۳۰)

*- نقش طب هندی به عالم اسلامی:

تمام اطلاعات و علوم هندی که از قدیم به ایران راه یافته بود در مراکز علمی و فرهنگی عصر خسرو پرویز منسجم و نمودار شد ، به خصوص طب هندی در مرکز علمی جندی شاپور و بیمارستان معروف به آن متمرکز شده بود. اطلاعات زیادی درباره گیاهان دارویی مفید هندیان در این مرکز جمع آوری شده و تدریس طب هندی یکی از دروس رایج علمی آن مکتب بوده است. آثار طبی هندیان از سانسکریت به پهلوی ترجمه شد. احتمالاً در کنار سایر زبانهای رایج در جندی شاپور نظیر سریانی ، یونانی و فارسی، زبان سانسکریت نیز نفوذ در خور توجهی داشته است. دلیل این مطلب ، وجود آثار هندی یا ترجمه آنها به زبان فارسی و عربی در قرنهای بعدی است. عالمان هندی با حضور در مجالس خسرو، دیدگاه های جالبی در باب سلامت تن ارائه داده اند؛ رابطه میان تن و روان از جمله آرای درخور توجه طبای هندی بوده است. چنانکه یکی از طبای هند در مجلس انوشیروان در پاسخ به سوال خسرو درباره بزرگترین مصیبتی که انسان به آن دچار می شود، گفته است : « بیماریهای جسمی که با دردهای روحی ضمیمه باشد، بزرگترین بدبختی و مصیبتی است که انسان به آن دچار می شود.» این پاسخ به نحوی بیانگر تفکر طبای هندی در درک ارتباط عمیق میان جسم و روح است و پیوند امراض روحی و جسمی را با یکدیگر در اندیشه هندوان و مکتب هندی نشان می دهد. ارتباط پزشکان هندی حتی پس از تصرف مراکز علمی و فرهنگی ایرانیان به دست اعراب قطع نشد. بلکه با فتح این سرزمین و حتی فتح قسمت هایی از سرزمین سند و هند، اطباء و علمای هندی هنوز با مراکز علمی ایران ارتباط داشتند و با شروع نهضت ترجمه و توجه خلفا ، امیران و بزرگان بنی عباس به علم، به ویژه طب ، نجوم و حساب ، علمای هندی نیز با مراکز علمی و فکری جهان اسلام ارتباط یافتند. یکی از طبای هندی جندی شاپور، کنکه یا منکه هندی بوده است. وی که از هندوستان به ایران آمده و ظاهراً چند کتاب را نیز

از سانسکریت به پهلوی ترجمه کرده بود مدتی را نیز در جندی‌شاپور اقامت گزید. این دانشمند هندی آثار و کتابهایی نیز با خود آورده بود. آثار وی بعدها از زبان پهلوی و سانسکریت به عربی ترجمه شد. عالمان هندی دیگری در ایران و مراکز علمی آن بودند که به تشویق وزرا و خاندان برمکی و دیگر خاندانهای فرهنگ دوست ایرانی، در ترجمه و ترویج علوم هندی در جهان اسلام، نقش مهمی ایفا کردند که ذیلاً به چگونگی ارتباط آنها با اسلام و ترجمه‌هایی که از آثار طبی انجام دادند اشاره می‌کنیم. در دربار خلافت عباسیان علاوه بر توجه به طب ایرانی، یونانی و سریانی، روش‌های طبابت هندی نیز متداول بود و علاوه بر استفاده از دانش اطبای یونانی و سریانی، پزشکان ایرانی مستقر در کانون‌های علمی، چون جندی‌شاپور از خدمات اطبای هندی نیز بهره‌مند می‌شدند و معارف طبی هندیان نیز از طریق کتاب‌هایی که به زبان پهلوی و پارسی درآمده بود و با مسلمانان آنها را مستقیماً از آثار قدیم طب هندی، به عربی ترجمه کرده بودند، به جهان اسلام انتقال یافت. مسلمانان و پزشکان دوره خلافت عباسی، از آثار هندیان در علم طب، نظیر کتاب سموم از شاناق، کتاب عاقیر، کتاب سرد، و کتاب علاجات الحبالی، کتاب السكر و کتابی به نام التوهم فی الارض و... که از آثار مهم طب هندی بودند، استفاده بسیاری کردند. (صفا، ۱۳۶۹: ۱۲۰-۱۲۱)، مسلمانان، از طریق برخی از پزشکان هندی بیمارستان جندی‌شاپور، با آثار طبی هندیان آشنا شدند. اصول و تعالیم طب هندی و معالجه بیماران بر اساس آن روش‌ها از عصر ساسانی در آنجا آغاز شده بود و اطبای هندی به طبابت اشتغال داشتند زمانی که خلفای عباسی برای علاج بیماری به طب روی آوردند، برای به خدمت گرفتن اطبای هندی همانند دیگر اطبای ایرانی، سریانی و نصرانی علاقمند شدند. لذا در مواردی که پزشکان ایرانی و سریانی قادر به درمان بیماریها و دردهای آنان نبودند، از پزشکان هندی می‌خواستند تا با به کارگیری روش‌های درمانی متفاوت، برای بهبودی آنها تلاش کنند. کنگه، سنگ‌هال و شاناک از پزشکان بنام هندی بودند که روش‌های درمان آنها در دربار خلفای عباسی بسیار درخور توجه بود. آنان، علاوه بر درمان بیماران، به تدوین آثار علمی در طب اقدام نمودند و برخی از آثار هندی را به عربی ترجمه کردند. (زیدان، ۱۳۷۲: ۵۴۹)، پزشکان مسلمان آثار و ترجمه‌های طب هندی، به ویژه کتاب‌هایی که در باب گیاه‌شناسی، داروهای گیاهی

، دارو شناسی و بیماریهای مختلف بود مطالعه می کردند. گیاه شناسان بزرگ مسلمان نظیر ابن جلیجل با آثار داروشناسی هندیان آشنا بوده اند و طبیبان مسلمان اغلب از طریق هندیان این دانش را به کار بستند و از انواع گیاهان برای درمان بیماری های مختلف استفاده کردند. اکثر گیاهانی که کاربرد درمانی داشت از هندوستان وارد می شد طبیبانی که داروهای گیاهی تجویز می کردند به گیاه شناسی و داروسازی گیاهی پرداختند و دستور می دادند تا این گیاهان از هند جمع آوری شود تا با آنها داروهای مورد نیاز بیماران خود را بسازند. خاندان برمکی بر تشویق و ترویج علم پزشکی هندیان همت زیادی به خرج دادند. یحیی ابن خالد برمکی از جمله کسانی بود که دستور داد تا پزشکان و داروسازان مسلمان ، کتاب هایی در باب داروشناسی و دارو گیاهی از زبانهای سانسکریت ، یونانی و فارسی به عربی ترجمه کنند. (زیدان، ۱۳۷۲، ۶۰۷-۶۰۶) بعدها این علم در اسلام توسعه درخشانی پیدا کرد و طبیبان ، داروسازان و گیاه شناسانی هم چون ابن بیطار، ابن جلیجل ، ابوحنیفه دینوری ، ابن سوری و ... علم نبات شناسی را به اوج خود رساندند. (زرین کوب ، ۱۳۶۹ : ۶۴-۶۰) ، برمکیان ضمن تشویق و ترغیب اطباء هندی برای آمدن به بغداد آنجا بیمارستانی دایر کردند که در آن به اطباء هندی توجه زیادی می شد و طب داروسازی هندی متداول بود. علاقه خاندان برمکی گاهی چنان بود که عیناً به حمایت از نظر پزشکان هندی می پرداختند؛ بر این اساس خاندان برمکی ، ابن دهن، پزشک معروف هندی را به ریاست بیمارستان خود در بغداد انتخاب کردند. ابن دهن که از نابغه های علم پزشکی به شمار میرفت ، به زبان های فارسی ، عربی و سانسکریت تسلط داشت و آثاری از زبان سانسکریت به عربی ترجمه کرد. (زیدان ، ۱۳۷۲ : ۶۰۸)

نتیجه گیری:

نیاز به حضور پزشکانی توانمند که درمان بیماری و تأمین سلامت خلفا و سلاطین را برعهده گیرند زمینه ساز ورود پزشکان غیرمسلمان حاذق و آشنا با جریان های پزشکی پیشین به دربارهای اسلامی بود. کمبود پزشکان حاذق مسلمان در سده های اولیه تمدن اسلامی و نیز وجود نگرش تسامح گرایانه خلفا نسبت به این طبقه از نخبگان غیر مسلمان، حضور آنان را به عنوان گروه های فعال حرفه ای در

آن دربارها تثبیت نمود. چرا که پزشکی، از جمله دانش ها و پیشه هایی بود که غیر مسلمانان در آن دارای سابقه ای دیرینه بودند. در سده های نخست اسلامی این پزشکان به واسطه دانش و مهارت حرفه ای بالا و تسلط بر زبان های دیگر به ویژه دو زبان یونانی و سریانی و در نتیجه دسترسی مستقیم به دانش طبی یونانیان، جذب جوامع و دربارهای حکومتی مسلمانان شدند. لذا حضور پزشکان غیرمسلمان در دربار مسلمانان، یکی از عوامل توجه و علاقه مندی خلفا و امیران به دانش و پیشه پزشکی شد که نمونه های کمی از این توجه در دوره اموی و بسیاری در اوایل دوره عباسیان مشهود است.

نخستین گام در انتقال علوم طبی به جهان اسلام ترجمه آثار گذشتگان بود. نقل و ترجمه آثار دیگران به زبان عربی با حمایت و پشتیبانی بعضی از خلفا منجر به تأسیس بیت الحکمه و نهضت ترجمه شد، نهضتی که زمینه ساز آشنایی مسلمانان با دانش طبی پیشینیان و هم عصران گردید. بنابراین ترجمه، اولین قدم اطلاع از دانش ها و پس از آن آسیب شناسی، تکمیل و به کارگیری افکار و معارفی بود که در پی ریزی و ترقی دانش پزشکی در سده های اولیه مؤثر واقع شد. با ابزار ترجمه، که یکی از روش های نشر معارف و آگاهی بخشی است. دانش پزشکی گذشتگان به تمدن اسلامی انتقال یافت پزشکان غیر مسلمان در ترجمه آثار طبی گذشتگان از زبان های یونانی، سریانی، هندی به زبان عربی بیشترین نقش را در نقل و انتقال دانش پزشکی دیگر تمدنها به تمدن اسلامی داشتند. این پزشکان علاوه بر درمان بیماریها، با تألیفات معتبری در پزشکی و علوم وابسته نقش مهمی در پیشبرد این دانش ایفا کردند. اگرچه بخش عمده ای از شکوفایی علمی در تمدن اسلامی نتیجه آموزه های اسلامی و کوشش ها و پژوهش های جدید مسلمانان بود، اما غیر مسلمانان هم به ویژه در سده های نخست اسلامی در شکل گیری و گسترش بعضی از علوم، از جمله پزشکی نقش حائز اهمیتی را ایفا نمودند.

منابع:

- ۱- ابن ابی اصیبعه، ابوالعباس موفق الدین احمد بن قاسم (۱۳۴۹)، عیون الانباء فی طبقات الاطباء ، مترجم:سید جعفر غضبان و دکتر محمود نجم آبادی، تهران، دانشگاه تهران، ج ۱
- ۲- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا، (۱۳۶۰ش)، الفخری فی الآداب السلطانیة، ترجمه محمد وحید گلیایگانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر
- ۳- ابن عبری، (۱۳۷۷)، تاریخ مختصر الدول، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی. ۴- ابن قفطی، علی بن یوسف بن ابراهیم، (۱۳۷۱ش)، تاریخ الحکماء، به کوشش بهین دارائی، تهران، انتشارات دانشگاه.
- ۵- اسلامی فرد، زهرا؛ (۱۳۹۳)، تاریخ فرهنگ و تمدن اسلام، تهران ، نشر معارف،
- ۶- الگود، سیریل، (۱۳۵۲)، تاریخ پزشکی ایران، ترجمه محسن جاویدان، تهران ، اقبال
- ۷- الگود، سیریل، (۱۳۷۱ش)، تاریخ پزشکی ایران و سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه باهر فرقانی، تهران، امیرکبیر.
- ۸- اولمان ، مانفرد ، (۱۳۸۳)، طب اسلامی ، تهران ، توس
- ۹- اولیری ، دلیسی، (۱۳۷۴) ، انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی ، ترجمه احمد آرام ، تهران ، مرکز نشر دانشگاهی ، چ دوم
- ۱۰- براون ، ادوارد ، (۱۳۸۳) ، تاریخ طب اسلامی، مترجم مسعود رجب نیا، تهران، انتشارات علمی فرهنگی
- ۱۱- بلاذری ، احمد بن یحیی ، (۱۳۷۷) ، فتوح البلدان ، مترجم آذرتاش ، تهران ، سروش
- ۱۲- بلوکباشی، علی، و یونس کرامتی، (۱۳۸۳)، «پزشکی»، دبا، ج ۱۳، زیر نظر محمد کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی
- ۱۳- جعفری، یعقوب؛ (۱۳۷۱) ، مسلمانان در بستر تاریخ، تهران ، دفتر نشر فرهنگ اسلامی،
- ۱۴- حلبی، علی اصغر، (۱۳۷۲)، تاریخ تمدن در اسلام ، تهران ، اساطیر، چ ۱
- ۱۵- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۹) ، کارنامه اسلام ، تهران ، امیرکبیر ،
- ۱۶- زیدان، جرجی ، (۱۳۷۲) ، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهرکلام، تهران ، امیرکبیر، چ ۷

- ۱۷- زرین کوب، عبدالحسین ، (۱۳۸۹)، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران، امیر کبیر
- ۱۸- شهرزوری، شمس الدین محمد بن محمود، (۱۳۱۶ش)، نزهة الارواح و روضة الافراح، ترجمه ضیاءالدین دری، تهران، دانش
- ۱۹- صفا، ذبیح الله، (۱۳۶۹)، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا قرن چهارم، تهران، نشر دانشگاه تهران.
- ۲۰- غنیمه، عبدالرحیم (۱۳۷۲)، تاریخ دانشگاه های بزرگ اسلامی، ترجمه نورالله کسای، تهران، دانشگاه تهران
- ۲۱- کسای، نورالله (۱۳۶۳)، مدارس نظامیه و تأثیرات علمی اجتماعی آن، تهران، امیر کبیر
- ۲۲- محمدی، محمد (۲۵۳۶)، فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی، تهران، دانشگاه تهران.
- ۲۳- ممتحن، حسنعلی، (۱۳۷۴)، پژوهشی در تاریخ فرهنگ اسلام و ایران، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی
- ۲۴- نجم آبادی، محمود، (۱۳۷۵)، تاریخ طب در ایران پس از اسلام ، تهران، انتشارات دانشگاه تهران ، چ ۳
- ۲۵- نصر، سید حسین، (۱۳۸۱)، تاریخ ایران کمبریج، ترجمه حسن انوشه، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۲۶- نصر، سیدحسین، (۱۳۹۳)، علم و تمدن در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۶
- ۲۷- ولایتی، علی اکبر، (۱۳۹۱)، فرهنگ و تمدن اسلامی، تهران ، دانشگاه پیام نور